

متنبی و شاعران پارسی

علیرضا منوچهریان*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۳/۱۵، تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۰۲/۲۱)

چکیده

در پهنه‌ی بی‌پایان شعر و ادب مشرق زمین، بی‌گمان یکی از اثرگذارترین شاعران، در طول قرون و اعصار، «متنبی» بوده است. چرا که «ابوطیب متنبی» - این شاعر کوفی قرن چهارم هجری - نه تنها سخنور صاحب سبک بسیار اثرگذاری در طول تاریخ ادب عربی بوده است، بلکه در سخنوران بزرگ پارسی همچون مولوی و سعدی نیز تأثیر نموده است. از این رو به نظر نگارنده - به عنوان مترجم دیوان متنبی - وی را باید «سرسلسله‌ی شعرای مشرق زمین» نامید؛ زیرا هیچ شاعر دیگری در هر دو ادب پارسی و عربی بدین حد اثرگذار نبوده است و نام و سخن هیچ شاعر عربی به اندازه‌ی متنبی در مطاوی متون ادب پارسی نیامده است. در این مقال، به طور اجمال، به تأثیر سبک و سخن متنبی در شعرای بزرگ پارسی - از آغاز تا اکنون - پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: متنبی، شاعر پارسی، مضمون، تأثیر.

*. E-mail: Manuchehrian.Alireza@gmail.com

مقدمه

یکی از موضوعات و مباحثی که در حیطه‌ی ادبیات تطبیقی می‌تواند مطرح باشد، قیاس سخن و سیره‌ی شاعران دو زبان و تأثیر آنان بر یکدیگر است. در این زمینه، جالب است که بدانیم در ادب تطبیقی فارسی و عربی، شاعران بسیاری را می‌توان با متنبی سنجید که نگارنده در این مقال مختصر به اجمال به این موارد مقایسه، اشاره می‌نماید.

گفتنی است که تشابه سخن و سیره‌ی شعرای پارسی با متنبی و یا تأثیر او بر آنان را از جنبه‌های گوناگون می‌توان بررسی کرد؛ از جمله: سبک فکری و خصایص روحی، سبک شعری و نیز اشتراک مضامین. اینک که سخن از مضامین شعری به میان آمد، یادآوری می‌شود که عمده‌ی شعر متنبی مدایح است و وصف معارک و شاید مهمتر از همه، مضامین حکمی^۱. البته ابیات تغزلی نیز در دیوان او هست. اما آنچه متنبی را متنبی ساخته، فصاحت و بلاغت و قدرت خلاقیت اوست. وی استاد خلق معانی و مضمون‌آفرینی است و نگارنده در مقدمه‌ی جلد دوم ترجمه‌ی متنبی (تحت عنوان نگاهی به سبک متنبی) بدین خصیصه‌ی مهم سبکی او پرداخته است. باری، متنبی را به حق، باید *خلاق المعانی* نامید، همان لقبی که در ادب پارسی به «کمال الدین اسماعیل» داده‌اند.

اینک به تطبیق سبک و سخن متنبی با شاعران بزرگ پارسی و تأثیر وی در آنان می‌پردازیم.

۱- عنصری و متنبی:

کهن‌ترین شاعر پارسی که نگارنده در تحقیقات خود دیده است که او را مشابه متنبی و یا متأثر از او دانسته‌اند، «عنصری»- قصیده‌سرای بزرگ ایران- است، چنان که هم استاد *فروزانفر* و هم زرین کوب بدین نکته اشاره نموده‌اند.

استاد *فروزانفر* می‌گوید: «دماغ او (عنصری) از دو شاعر بزرگ عرب، «ابو تمام طائی» و «احمد بن حسین متنبی» متأثر (گشته) و به طرز خیال و سبک ایشان پرورش یافته. طریقه‌ی این دو را در فارسی نشان می‌دهد بلکه اشعارشان را هم گاهی ترجمه می‌کند. روح او درشت و علوطلب و مبارز است» (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۱۱۳).

در این جا به عنوان نمونه به دو مورد از تأثیرپذیری عنصری از متنبی اشاره می‌شود:
آن جا که عنصری می‌گوید:

تو ای شاه از ز جنس مردمانی بود یاقوت نیز از جنس احجار
(همان)

سخن عنصری ترجمه‌ی آن بیت متنّبی است که:

فَإِنَّ تَفَقُّهُ الْأَنَامَ وَ أَنْتَ مِنْهُمْ
فَإِنَّ الْمِسْكَ بَغْضُ دَمِ الْغَزَالِ

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۲۸)

یعنی: اگر تو با آن که از مردمانی، برتر از ایشانی، چه عجب که مشک هم از خون آهوان است، ولی برتر از آنان. (همان)

عنصری در جای دیگر می‌گوید:

گر به رزم اندر بود لشکر پناه خسروان
چون که روز رزم باشد تو پناه

لشکری

(فروزانفر، ۱۳۸۰: ۱۱۳)

بیت عنصری ترجمه‌ی صریح بیت متنّبی است که می‌گوید:

بِالْحَيْشِ تَمْتَنِعُ السَّادَاتُ كُلَّهُمْ
وَ الْحَيْشُ بِإِنِّ أَبِي الْهَيْجَاءِ تَمْتَنِعُ

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۲، ۳۳۳)

یعنی: همه‌ی بزرگان (و پادشاهان) قدرت و شوکت‌شان به لشکریان است، ولی قدرت و شوکت لشکر سیف الدوله^۱ به (خود) اوست.

زرین کوب نیز نه تبع استاد فروز/نفر و نقل از او می‌گوید: «پاره‌ای از مضامین متنّبی و ... در اشعار عنصری و منوچهری آمده است». (زرین کوب، ۱۳۶۱: ج ۱، ۹۹)

۲- فرخی و متنّبی:

یکی دیگر از شعرای کهن پارسی که تأثیر مضمون و محتوای شعر متنّبی در سخن او کاملاً مشهود است، «فرخی سیستانی» است. نگارنده‌ی این سطور، از خلال تصفّح و تفحص اندکی که در دیوان فرخی نموده، دریافته است که سبک و سیره‌ی متنّبی و معانی شعری او در اشعار این شاعر پارسی پدیدار گشته است.

از لحاظ سیره‌ی شاعر، به عنوان مثال، گستاخی و جسارتی که برخی تذکره‌نویسان به فرخی نسبت داده‌اند، در حدّ کمال در سبک فکری و خصایص روحی متنّبی هست. جالب آن که گاهی فرخی به نکاتی از تاریخ ادب عربی و زندگی متنّبی اشاره کرده است:

به بلخ بامی بشتافتم به خدمت او
چنان کجا متنّبی به خدمت کافور

(فرخی، ۱۳۸۵: ۱۹۶)

البته این بیت به جای «بلخ بامی» به صورت «تلخ کامی» هم ضبط شده است (ر.ک. پیشین) که در این حالت، بیت مفید عدم رضایت قلبی متنّبی از رهسپاری به سوی کافور هم هست.

اما در خصوص مضامین شعری متنّبی در دیوان فرخی، به شواهد و امثال متعدّدی می‌توان
استناد جست، از جمله بیت زیر:

رادم‌رودی و نیک‌نامی را او نهاده‌ست در جهان بنیاد
(فرخی، ۱۳۸۵: ۴۴)

متنّبی نیز گفته است:

وَ يَصْطَنِعُ الْمَعْرُوفُ مُبْتَدَأً بِهِ وَ يَمْنَعُهُ مِنْ كُلِّ مَنْ دَمَّهُ حَمْدُ
(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۲۲۰)

یعنی: او نیکی را می‌آغازد و آن را از هر کسی که نکوهش او ستایش است، منع می‌سازد.
(همان)

هم‌چنین آن جا که فرخی می‌گوید:
گفتم به علم و عدل چنو هیچ شه بود گفتا خبر برابر بوده است با
عیان؟

(فرخی، ۱۳۸۵: ۲۷۲)

شاید نظر به بیت متنّبی داشته است که:

وَ أُسْتَكْبِرُ الْأَخْبَارَ قَبْلَ لِقَائِهِ فَلَمَّا التَّقَيْنَا صَغَرَ الْخَبَرَ الْخُبْرُ
(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۵۴۹)

یعنی: و من پیش از دیدارش خبرها را بزرگ می‌شمردم، ولی چون به او رسیدم، او را بیش
از خبرها دیدم. (همان)

ناگفته نماند که مضمون فوق در ادب پارسی اشتهار دارد. فردوسی فرماید: «بدانم که
دیدنش بیش از خبر» (فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۲۳). سعدی هم فرماید:

می‌شنیدم که جان‌جانانی چون بدیدم هزار چندانانی
(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۵۴)

سرانجام این همان مثل معروف پارسی است که: «شنیدن کی بود مانند دیدن؟»
جالب آن است که ظاهراً فرخی گاهی به برخی از خصایص سبکی متنّبی نظیر بسامد بالای
مصغرات در دیوان او نیز نظر داشته است، چنان که در ابیات زیر توالی تصغیرات را مشاهده
می‌کنیم:

وقت آن است که بنشینم در کوشکی
تا بی‌انسوده به پایان برم این عمر مگر
شغلی سازم بر دست که از موقف آن
هم مرا ساز سفر باشد و هم ساز حضر

بنده را مایگی ده که همه عمر تو را
دولت و بخت معین باد و سپهرت یاور
(فرخی، ۱۳۸۵: ۱۵۶)

۳- منوچهری و متنبی:

چنانکه می‌دانیم «منوچهری دامغانی» از ادبیات عرب به معنی جامع، اطلاع کامل داشته و اشعار شعرای بزرگ آن ملت را از برکرده، بر خیالات ایشان محیط بوده ... بعضی از قطعاتش فهرست اسامی ایشان شده است (فروزانفر، ۱۳۸۰: ۱۳۶). او در قصیده‌ای که در لغز شمع و مدح عنصری سروده، شمار بسیاری از شعرای بزرگ عرب را نام برده است از جمله:

کو جریر و کو فرزدق، کو زهیر و کو لبید
رؤبه عجاج و دیک الجنّ و سیف ذویزن
(منوچهری، ۱۳۸۴: ۸۱)

ناگفته نماند که منوچهری نام متنبی را در دیوان خود، هم به صراحت آورده است و هم به کنایت. موارد صراحت یکی آن جاست که در مدح «فضل بن محمد حسینی» گفته:

مدیح تو متنبی به سر نیارد برد
نه بوتمام و نه أعشی قیس و نه طهوی
(همان: ۱۴۵)

این بیان منوچهری، خود، نمایانگر استادی تامّ و تمام متنبی در مضمون مدح است. هم‌چنین منوچهری در قصیده‌ای در شکرگزاری عید و مدح خواجه محمد گوید:

از بی‌ادبی باشد و از پست مقامی
سجع متنبی گفتن، پیش متفقّه
(همان: ۱۰۰)

اما در ذکر نام متنبی به کنایت چنین سروده:

آن که گفته‌ست: «أذنتنا» آن که گفت «الذاهبین»
آنکه گفت «السيف أصدق» آنکه گفت
«أبلی الهوی»

(همان: ۱۳۱)

توضیح این که مراد از «آن که گفت أبلی الهوی» متنبی است که گوید:

أَبْلَى الْهَوَىٰ أَسْفًا يَوْمَ النُّوَىٰ بَدْنِي

و فَرَّقَ الْهَجْرُ بَيْنَ الْجَفْنِ وَالْوَسْنِ

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۳۱۷)

یعنی: روز جدایی، عشق، جسمم را از اندوه پوسانید و هجران، خواب و چشم را از هم جدا گردانید.

جالب است که مولوی نیز در «دیوان شمس»، مصراع نخست همین بیت متنّبی را تضمین کرده است:

دانی که بر گل تو بلبل چه ناله کند

أَبْلَى الْهَوَىٰ أَسْفًا يَوْمَ النُّوَىٰ بَدْنِي

(مولوی، ۱۳۸۱: ۱۲۴۸)

اینک برخی از مضامین شعری را که گفته‌اند منوچهری در سرودن آن، تحت تأثیر متنّبی بوده است، ذکر می‌کنیم:

بزرگواران همچون قلاده‌ی خرزند

تو همچو یاقوت اندر میانه‌ی خرزی

(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۲)

متنّبی گوید:

ذِكْرُ الْأَنَامِ لَنَا فَكَانَ قَصِيدَةً

كُنْتُ الْبَدِيعَ الْفَرْدَ مِنْ أُبْيَاتِهَا

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۱، ۴۹۶)

یعنی: مردمان را برای ما نام بردند و آنان قصیده‌ای شدند که تو بیت بدیع و بی‌همتای آن بودی. (همان)

نیز منوچهری سراید:

نه هر چه یافت کمال از پیش بود نقصان

نه هر چه داد ستد باز چرخ مینایی

(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۳)

متنّبی گوید:

أَبْدًا تَسْتَرِدُّ مَا تَهْبُ الدُّنَىٰ

يَا فَيَا لَيْتَ جَوْدَهَا كَانَ بُخْلًا

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۳، ۲۵۰)

یعنی: دنیا همیشه آنچه را می‌بخشد، باز پس می‌گیرد، پس ای کاش جود و کرمش بخل بود.

گفتنی است که ظاهراً سعدی نیز همچون منوچهری به بیت متنّبی نظر داشته است:

خلاف عهد زمان بی‌خلاف معلوم است

که هیچ نوع نبخشد که باز نریاید

(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۶۶)

۴- سنایی و متنّبی:

از آنجا که شعر متنّبی تاحدی دارای صبغهی عرفانی است، جای هیچ شگفتی نیست که گاهی جلوه‌هایی از سبک و سخن متنّبی در دیوان «سنایی» مشهود باشد. به عنوان نمونه:

ای فراق از من چه خواهی چون بنفروشی مرا

جای دیگر ساز منزل نه جهان تنگ آمده

است

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۲۶۲)

متنّبی گوید:

و یا فراقَ الأميرِ الرحبِ منزلهُ إنْ أُنْتَ فارقَتْنَا یوماً فلا تُعدِ

(همان)

یعنی: ای فراق فرمانروایی که منزلگاهش فراخ است و دلگشا، اگر روزی از ما جدا گشتی،

دیگر (به سوی ما) باز میا! (همان)

باری، سنایی چگونه به سخن متنّبی نظر نداشته نباشد، حال آن که خود، سخن متنّبی را ستوده و در آثارش بدو استشهدا نموده است. از آن جمله در «حدیقه» که می‌فرماید: «نیکو گفته است متنّبی:

و لَمْ أَرَفِ عُیُوبِ النَّاسِ شِئاً كَنَقْصِ الْقَادِرِينَ عَلَى التَّمَامِ»

(سنایی، ۱۳۸۳: ۵۱)

یعنی: و من در میان عیب‌های مردم هیچ چیز را همچون نقصِ قادران بر اتمام ندیدم.

۵- ناصر خسرو و متنّبی:

بی‌گمان یکی از شعرای بزرگ پارسی که به سخن متنّبی عمیقاً نظر داشته، «ناصر خسرو قبادیانی» است و به نظر نگارنده، گرچه حال و هوای دیوان متنّبی با شعر ناصر خسرو بسیار متفاوت است، اما به لحاظ بعد فلسفی و یا بهتر بگوییم مضامین حکمی، اگر ناصر خسرو را متنّبی ایران بنامیم، خطا نکرده‌ایم؛ چنان که گاهی از ناصر خسرو به حکیم تعبیر می‌شود و از سوی دیگر، در ادب عربی متنّبی را به عنوان شاعر حکمت‌سرا می‌شناسند. اینک برخی سخنان

حکمی زیبا از ناصر خسرو را که گفته‌اند در سرودن آن‌ها از متن‌بی متأثر بوده است، می‌آوریم. ناصر خسرو گفته است:

گر تو به تبار فخر داری من مفخر گوهر تبارم

(محقق، ۱۳۶۸: ۹۲)

متن‌بی گفته بود:

لا بقومی شرفُتْ بل شرفُوا بی

وَ بِنَفْسِي فَخَرْتُ لَا بِجُدُودِي

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۱۱۵)

یعنی: من با قوم و قبیله‌ام به بزرگی نرسیدم، بلکه موجب بزرگی آنان گردیدم و نه به نیاکانم که به خود نازیدم. (همان)

نیز ناصر خسرو سراید:

گر خطیر آن بودی کش دل و بازوی قویست

شیر بایستی بر خلق جهان جمله امیر

(محقق، ۱۳۶۸: ۷۶)

متن‌بی نظیر این معنا را دارد:

لولا العقول لكان أدنى ضيغيم

أدنى إلى شرف من الإنسان

(برقوی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۳۰۸)

یعنی: اگر عقل و اندیشه‌ها نبود، پست‌ترین شیرها از انسان به شرف و بزرگی نزدیکتر بود.

۶- انوری و متن‌بی:

«انوری» دیگر شاعر بزرگ پارسی و قصیده‌سرای نامداری است که تأثیر سبک و سخن متن‌بی بر شعر او آشکار است و راقم این سطور از رهگذر انس و آشنایی اندکی که با دیوان انوری داشته، به موارد متعدّد این تأثیرپذیری برخورد نموده است. ناگفته نماند که مرحوم «محمّد» نیز در «متن‌بی و سعدی» (صص ۲۶ و ۲۷) به موارد جالبی از این اثرپذیری اشاره کرده است. البته نظر به نفوذ و تأثیر شگرف متن‌بی در شاعران بزرگ پارسی از یک سو و مدیحه‌سرایی به عنوان مهمترین اغراض شعری سخنورانی چون متن‌بی، انوری، عنصری و منوچهری از دیگر سوی، اشتراک مضامین و تشابه سبکی میان متن‌بی با شعرای پارسی مذکور، امری کاملاً عادی و بلکه اجتناب ناپذیر است.

نخستین بیتی که نگارنده در این جا به عنوان نمونه‌ای از تأثیر سخن متنّبی در/نوری مثال می‌آورد، آن جاست که انوری گفته است «که نشورش نبود روز قیام» (انوری، ۱۳۷۶: ج ۱، ۳۰۸) و این نظیر شعر متنّبی است:

و سِرُّكُمْ فِي الْحِشَا مَيِّتٌ إِذَا أَنْشِرَ السَّرَّ لَا يُنْشِرُ

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۴۱۰)

یعنی: و راز شما در دل، مرده‌ای است که وقتی (روز) رستاخیزِ رازها شود، احیا نشود. (همان)

نمونه‌ی دیگر، بیت زیر است:

کمینه چاکر علمت هزار افلاطون کمینه بنده‌ی فضلت هزار اسکندر

(انوری، ۱۳۷۶: ج ۱، ۲۱۵)

توضیح این که/نوری در این جا از زبان معشوق، خود را مدح گفته است و چنان که می‌بینیم ممدوح با/افلاطون و/اسکندر مقایسه شده، بلکه هزاران بار بر آن‌ها ترجیح داده شده است. متنّبی نیز در بیتی ممدوح خویش - وزیر ادیب و دانشمند ایرانی، «ابن عمید» - را با /ارسطو و/اسکندر قیاس کرده است:

مَنْ مُبْلِغُ الْأَعْرَابِ أَنَّى بَعْدَهَا شَاهِدْتُ رَسْطَالِيْسَ وَ الْإِسْكَندِرَا

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۵۸۱)

یعنی: چه کسی به اعراب خبر می‌دهد که پس از (این که از) آن‌ها (جدا گردیدم) اسکندر و ارسطو را دیدم. (همان)

شاید مهمترین و پربسامدترین مضمونی که/نوری آن را به تأثیر از متنّبی مکرراً در اشعار خود آورده، این معنا باشد که «دنیا لفظ است و ممدوح معنای آن»:

ای جهان لفظ و تو در آن معنی هم ازو بیش و هم بدو اندر

(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۶)

نیز گفته است:

در جهانی و از جهان بیشی همچو معنی که در بیان باشد

(همان)

این ابیات/نوری یادآور شعر زیبای متنّبی است که: «والدهر لفظ و أنت معناه» (برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۳۹۸)

یعنی: «روزگار لفظی است که تو معنای آنی». گفتنی است که متنّبی نیز این معنا را - چنان که در مورد/نوری بیان شد - مکرراً در اشعار خود آورده است.

مضمون دیگری که احتمال می‌رود/نوری در بیان آن نظر به شعر متنّبی داشته است، در بیت زیر جلوه‌گر می‌شود:

از پس گرد سپه برق سنان آبدار

همچنان باشد که اندر پرده‌ی شب اختری

(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۷)

پیش از /نوری، متنّبی سروده بود:

فَكَأَمَّا كُسَى النَّهَارُ بِهَا دَجَى لَيْلٍ وَأَطْلَعَتِ الرَّمَاحُ كَوَاكِبَا

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۱، ۲۹۶)

یعنی: گویی که (چهره‌ی) روز، بدان (غبار) با (نقابی از) ظلمات شب، پوشانده شده است و نیزه‌ها بسان ستارگانی (در آن ظلمت) بردمیده است. (همان)

یکی دیگر از مواضعی که احتمال تأثیر متنّبی در /نوری را دارد، آن جا است که شاعر پارسی گوید: «صاحباً شعر من از مدح تو بفرود بها» (انوری، ۱۳۷۶: ج ۱، ۳۹۱). متنّبی سراید:

و مَادَا أَلَذَى فِيهِ مِنَ الْحُسْنِ رَوْنَقاً

وَلَكِنْ بَدَا فِي وَجْهِهِ نَحْوُكَ الْبِشْرُ

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۵۵۷)

یعنی: و این حسنی که در شعر من است، نه از جلوه و جمال آن است، بلکه رو به سوی تو، شادی و شکفتگی در چهره‌اش چنین نمایان است. (همان)

در وام‌گیری /نوری از متنّبی، سرانجام به جایی می‌رسیم که /نوری شعر متنّبی را با قسمی از تضمین^۳ - می‌آورد و کار را از اشاره و کنایت به صراحت می‌کشاند:

بی سپیده دم شب خذلان بدخواهت چنانک

تا به صبح حشر می‌گویند «أحاداً أم سداس»

(انوری، ۱۳۷۶: ج ۱، ۲۶۳)

ذیل بیت /نوری، همان بیت مشهور و مضمون مرموز^۴ دیوان متنّبی است که:

أَحَادٌ أَمْ سُدَّاسٌ فِي أَحَادٍ

لِيُيَلِّتَنَّا الْمَنُوطَةَ بِالتَّنَادِ

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۱۷۱)

یعنی: (آه!) یکان است یا ششگان در یکان، شب به قیامت بسته‌مان؟ (همان)

جالب است که سعدی نیز به اقتفای متنّبی و /نوری چنین سروده:

چگونه تلخ نباشد شب فراق کسی

که بامداد قیامت در او توان پیوست

(همان)

۷- خاقانی و متنّبی:

یکی از ارکان ادب پارسی که نقاط مشترک بسیاری با متنّبی دارد، «خاقانی» است. این نقاط مشترک، محدود به اشتراک مضامین^۵ نمی‌شود، بلکه میان این دو شاعر از لحاظ سبک ادبی، سبک فکری و خصایص روحی اشتراکات بسیاری هست. توضیح این که از لحاظ مضمون آفرینی و خلق معانی، دشواری لغات و پیچیدگی معانی اشعار، اوج اشتها در زمان حیات و سرانجام عزّت نفس و ابای طبع، می‌توان این دو سخنور را با هم سنجید. در خصوص ویژگی اخیر، توضیح این که متنّبی و خاقانی - هر دو - با وجود مدّاحی و نزدیکی به دربارهای بزرگ زمان خود، آزاده و ابی‌الطبع بودند. از این رو، به نظر نگارنده به لحاظ جهات مذکور، اگر بگوییم که خاقانی، متنّبی ایران است، سخنی گزاف نگفته‌ایم و به بی‌راه نرفته‌ایم. جالب است که نام این دو سخنور، با رشته‌ای دیگر نیز به هم گره می‌خورد و آن، تأثیر هر دوی آن‌ها بر شاعر شهیر و عارف کبیر، مولانا است. اینک برای آن که از تشابه مضامین شعری این دو سخنور بی‌نصیب نمانیم، این مصراع خاقانی را از نظر می‌گذرانیم: «بیازمای مرا تا ببینی آثارم» (خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۸۸) که یادآور این بیت متنّبی است:

إِذَا كُنْتَ فِي شَكٍّ مِنَ السِّيفِ فَأَبْلُهُ

فَإِمَّا تُنْفِيهِ وَإِمَّا تُعِدُّهُ

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۲۸۶)

یعنی: اگر از شمشیر شکی داری، آن را بیازما. آنگاه آن را بیفکن یا آماده نما! (همان)
ناگفته نماند که مراد متنّبی از این بیت همان سخن خاقانی است که مرا بیازما تا شایستگی‌هایم را بشناسی.

۸- مولوی و متنّبی:

نظر به کتب و مقالاتی که در آن‌ها تأثیر متنّبی بر «مولوی» مذکور افتاده است، شاید حقیقتاً کمتر کسی از اهل ادب باشد که خبر شیفتگی مولانا به شعر متنّبی را نشنیده یا نخوانده باشد. به ویژه آن حکایت معروفی که «افلاکی» در «مناقب العارفین» (ج ۲، ص ۶۲۳) آورده و یا مطالبی که استاد فرروزنفر در حواشی و تعلیقات «فیه مافیه» (صص ۲۴۵ و ۲۴۶) ذکر نموده است. اینک در این جا ما برای تتمیم فائده، بخشی از حکایت منقول در مناقب العارفین را می‌آوریم:

«منقول است که حضرت مولانا در اوایل اتصال به مولانا شمس‌الدین شب‌ها دیوان متنّبی را مطالعه می‌کرد، مولانا شمس‌الدین فرمود که به آن نمی‌ارزد، آن را دیگر مطالعه مکن. یک دو

نوبت می‌فرمود و او از سر استغراق باز مطالعه می‌کرد، مگر شبی بجدّ مطالعه کرده، به خواب رفت...» (افلاکی، ۱۳۸۵: ج ۲، ۶۲۳).

استاد فروزانفر نیز می‌فرماید: «از مطالعه‌ی مثنوی نیز معلوم است که مضمون بعضی ابیات متأثر از سخنان متنبی است و از مجموع این قرائن واضح می‌گردد که مولانا را با اشعار وی انس و اهتمامی بوده است و روایات افلاکی نیز این حدس را تأیید می‌کند». (مولوی، ۱۳۸۵: ۲۴۵)

جالب است که مولوی علاوه بر آن که در سرودن برخی مضامین مثنوی متأثر از متنبی بوده است، در «کلیات شمس» بارها نام متنبی را آورده و یا چیزی از اشعار او را تضمین نموده و جواب گفته است. باری، این است تأثیر شگرف شاعر عجیب عرب بر سخنور کبیر پارسی، مولوی.

اینک نمونه‌هایی را از کلیات شمس ذکر می‌کنیم:

جواب آن غزل که گفت شاعر بقائی شاء لیس هم ارتحالا

(مولوی، ۱۳۸۱: ۸۸)

مصراع دوم بیت فوق مطلع زیبایی از قصاید متنبی است که:

بقائی شاء لیس هم ارتحالا وَ حُسْنُ الصَّبْرِ زُمُوا لَ الْجَمَالَا

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۳، ۳۳۷)

یعنی: آنان نبودند که قصد سفر کردند، بلکه عمر من بود که سفر کرد (و رفت) و آنان شتران را بار نیستند، بلکه حُسن صبر مرا بار زدند (و بردند).

جالب است که در فیه ما فیه به بیته دیگری از همین قصیده‌ی متنبی استشهد شده است. می‌گوید: «حق را عزّ وجلّ بندگانند که ایشان خود را به حکمت و معرفت و کرامت می‌پوشانند، اگرچه خلق را آن نظر نیست که ایشان را ببینند، اما از غایت غیرت، خود را می‌پوشانند، چنان که متنبی می‌گوید:

لَیْسَنَّ الْوَشْیَ لَا مُتَجَمَّلَاتٍ وَلَکِنَّ کَیَّ یَصْنُ بِهِ الْجَمَالَا

(مولوی، ۱۳۸۵: ۱۰)

یعنی: آن دلبران جامه‌ی دیبا را بهر آراستن به تن نکردند، بلکه بدان، جلوه و جمال خویش را از (دیده‌ها) پنهان کردند.

نیز در دیوان شمس گوید:

خمش از پارسی تازی بگویم فَوَاذًا مَا تُسَلِّیهِ الْمُدَامُ

(مولوی، ۱۳۸۱: ۸۱۹)

مصراع دوم این بیت، مصراع نخست مطلع قصیده‌ای از متنبی در مدح «مغیث بن عجلی» است:

فُوَادٌ مَا تُسَلِّيهِ الْمُدَامُ وَ عُمَرُ مِثْلُ مَا تَهَبُ اللَّئَامُ

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۱۹۰)

یعنی: مرا دلی است که باده آن را تسلی نمی‌دهد و عمری است که همچون بخشش لثیمان است.

یکی دیگر از مضامینی که به نظر می‌رسد، مولوی از متنّبی گرفته است، بیت زیر است:

إِذَا نَظَرْتُ نَيْوَبَ اللَّيْثِ بَارِزَةً فَلَا تَظُنُّنَّ أَنَّ اللَّيْثَ يَبْتَسِمُ

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۸۵)

یعنی: وقتی به دندان‌های نمایان شیر می‌نگری، هرگز گمان مبر که شیر تبسم می‌کند. توضیح این که بیت مزبور از امثال عربی مشهور است و جالب آن که مولوی هم در دیوان شمس و هم در مثنوی این مضمون را به نظم دلکش پارسی کشیده. در دیوان شمس داریم: چون بخندد شیر تو ایمن مباش

آن زمان از خم خون‌آشام ترس

(مولوی، ۱۳۸۱: ۴۷۷)

در مثنوی نیز آمده است:

شیر با این فکر می‌زد خنده فاش

بر تبسم‌های شیر ایمن مباش

(مولوی، ۱۳۷۱: ۱۵۰)

البته ناگفته نماند که شاعر کهن پارسی، «اسدی طوسی» نیز این معنا را آورده است:

نباید شد از خنده‌ی شه دلیر

نه خنده است دندان نمودن ز شیر

(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۴)

یکی دیگر از ابیات زیبای مثنوی که به احتمال قوی، مولوی در سرودن آن به شعر متنّبی نظر داشته، بیت زیر است:

چون که گل بگذشت و گلشن شد خراب

بوی گل را از که یابیم از گلاب

(مولوی، ۱۳۷۱: ۳۳)

چراکه متنّبی چنین سروده بود: «فَإِنَّكَ مَاءُ الْوَرْدِ إِنْ ذَهَبَ الْوَرْدُ» (منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲،

ص ۲۲۲)

یعنی: اگر گل رفت، تو گلابی.

و اگر باز هم بخواهیم از تأثیر کلام متنّبی در سخن مولانا بیشتر بدانیم، باید به فیه ما فیه بنگریم که مولوی در آن بارها نام و یاد متنّبی را در ادب پارسی زنده ساخته و بارها به اشعار او

تمثّل جسته. توضیح این که ذکر اشعار متنّبی در *ما فیه* یا به صورت مصراع است و یا بیت کامل. از جمله موارد ذکر مصراع، مثل معروف عربی است «و بِضَدِّهَا تَتَّبَعُ الْأَشْيَاءَ» (مولوی، ۱۳۸۵: ۷۷) که از اشعار بسیار مشهور متنّبی است (منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۱، ۸۴). جالب است که مولوی در *ما فیه*، مکرّر به این مصراع استشهاد کرده است و در مثنوی نیز چند بار بدین مضمون اشاره نموده، از جمله در دفتر اول (بیت ۱۱۳۱):

پس نهانیها به ضدّ پیدا شود

چونک حق را نیست ضدّ پنهان بود

(مولوی، ۱۳۷۱: ۵۶)

جالبتر آن که در دو سه بیت بعد از بیت فوق، باز هم چنین مضمونی را آورده:

نور حق را نیست ضدّی در وجود

تا به ضدّ او را توان پیدا نمود

(همان)

از دیگر موارد ذکر مصراع در *ما فیه*، عبارت است از «قلیل إذا عُدّوا کثیر إذا شدّوا» (مولوی، ۱۳۸۵: ۸) که از اشعار متنّبی با بعد موسیقایی ملحوظ است (ر.ک. منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۲۰۸).

اما از جمله مواردی که در *ما فیه* بیت کاملی از متنّبی درج شده است، بیت زیر است که قبلاً هم مذکور افتاد و نگارنده ترجمه‌ای را از آن به دست داد:

لَبِيسُنَّ السُّوْشَى لَا مُتَجَمَّلَاتِ

ولكن كَيْ يَصْنُ بِهِ الْجَمَالَا

جالب است که این بیت تنها به فاصله یکی دو صفحه از مصراع قبل متنّبی در *ما فیه* وارده شده است و این‌ها همه نشانگر عنایت ویژه‌ی حضرت مولانا به اشعار این سخنور نابغه‌ی ادب عربی است.

سرانجام نمونه‌ای دیگر از ذکر بیت کامل، مضمون دلنشین زیر است:

كَفَىٰ بِجِسْمِي نُحُولًا أَنِّي رَجُلٌ

لَوْلَا مُخَاطَبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تُرْنِي

(مولوی، ۱۳۸۵: ۱۶۸)

یعنی: در زاری و نزاری جسم من همین بس که من شخصی هستم که اگر تو را خطاب نکنم، مرا نبینی (و به وجود من پی نبری).

گفتنی است این بیت متنّبی از جمله ابیاتی است که گفته‌اند سعدی نیز مضمون آن را در اشعار خود آورده است (ر.ک. محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۲۶).

۹- سعدی و متنّبی:

اینک به شاعری می‌رسیم که در ادب تطبیقی فارسی-عربی و مقایسه‌ی شاعران پارسی با متنّبی، بیشترین سخن‌ها را درباره‌ی او می‌گویند و در میان سخنوران پارسی، بیشترین اثرپذیری از متنّبی را برای او قائلند و او کسی نیست جز «سعدی»^۷. امثال و شواهدی که برای تأثیر شعر متنّبی در کلام سعدی می‌آورند، فراوان است و از آن جا که در این باب سخن بسیار گفته شده، ما در این جا به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم. سعدی می‌گوید:

باد اگـر بر من اوفتـد ببرد که نمـاندست زیر جامه تنی
(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۲۶)

متنّبی گفته است:

رُوحٌ تَرَدَّدَتْ فِي مِثْلِ الْخِلَالِ إِذَا أَطَارَتْ الرِّيحُ عَنْهُ الثَّوْبُ لَمْ يَبِينِ
(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۳۱۸)

یعنی: جانی که در (جسم) همچو خلالی در گذار است چنان که اگر باد، جامه‌ی آن را برفکند، (چیزی) آشکار نگردد.

ناگفته نماند که در ادب عربی چنین مضمونی را پیش از متنّبی دیگران هم سروده‌اند (ر.ک. انوار، ۱۳۸۰: ۳۱ و ۳۲)، پس در عالم شعر و شاعری، نفس اخذ مضمون طبیعی است و هیچ باکی بر سعدی در تأثیرپذیری از متنّبی و مضمون‌گیری از او نیست و هیچ شاعری نبوده که قوه‌ی شاعری و مایه‌ی سخنوری او در خلأ شکل یابد و رشد کند و سخنوران بزرگ تاریخ ادبیات جهان خلق الساعه نبوده‌اند؛ بلکه چنان که معروف است شعر همچون جاده‌ای است که آیندگان قدم در راه گذشتگان می‌نهند. بیت دیگری از سعدی که در آن، احتمال تأثیرپذیری او از متنّبی هست، آن جاست که می‌سراید:

سعدی چو مرادت انگبین است واجب بود احتمال زنبور
(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۷۳)

متنّبی گوید:

تُرِيدِينَ لُقْيَانَ الْمَعَالِي رَخِيصَةً وَ لَا بَدَّ دُونَ الشَّهْدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ
(همان: ۲۷۲)

یعنی: می‌خواهی که ارزان (و آسان) به مقامات عالی برسی، حال آن که در راه (رسیدن به) انگبین، گزیری از نیش زنبورها نیست. نیز سعدی فرماید:

عشقبازی نه طریق حکما بود ولی

چشم بیمار تو دل می برد از دست حکیم

(همان: ۲۶۱)

متنبی سراید:

و ما کُنْتُ مِمَّنْ يَدْخُلُ الْعِشْقُ قَلْبَهُ وَلَكِنْ مَنْ يُبْصِرُ جُفُونَكَ يَعْشِقُ

(برفوقی، ۱۴۰۷: ج ۳، ۴۸)

این‌ها نمونه‌هایی بود که محفوظ در کتاب خود آورده است. اما نمونه‌های متعددی هم وجود دارد که نگارنده در دو مجلد ترجمه و تحلیل دیوان متنبی به آن‌ها دست یافته است و کافی است که به فهرست اعلام این کتاب مراجعه‌ای شود و کثرت صفحاتی که نام سعدی در آن‌ها آمده، مشاهده گردد. اینک از باب مثال، دو مورد ذکر می‌شود:

متنبی سراید: «وَقَفِنْتُ بِاللِّقْيَا وَ أَوْلَ نَظْرَةَ» (منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ۴۹۸).

یعنی «و من به دیدار و نگاه نخستین قانعم».

سعدی فرماید: «ما را نگاهی از تو تمام است اگر کنی» (همان: ۴۹۹).

نیز متنبی گوید:

أَمَّا الْفِرَاقُ فَإِنَّهُ مَا أَعْهَدُ هُوَ تَوَأْمِي لَوْ أَنَّ نَيْنًا يُولَدُ

(همان: ۲۲۸)

یعنی: فراق، چیزی است که مرا با آن آشنایی است. او همزاد من است، اگر (بگویم که) زاده شدنی برای جدایی است (همان).

به نظر می‌رسد که این مصراع سعدی «مرا و عشق تو گیتی به یک شکم‌زاده است» (همان) از دور یا نزدیک ناظر به بیت متنبی است.

۱۰- حافظ و متنبی:

گرچه بسیاری بر این تصور و باورند که در ادبیات تطبیقی بیشتر باید سعدی را با متنبی مطرح کرد، ولی نگارنده معتقد است که سبک و سیاق سخن «حافظ» بیشتر از سعدی به متنبی شبیه است. توضیح این که گرچه سعدی مضامین مشترک بیشتری با متنبی دارد، ولی داشتن مضامین مشترک تنها ملاک قضاوت برای شباهت میان آثار دو سخنور نیست؛ بلکه به دلایلی که هم اینک بدان اشارت می‌رود، سبک و سیاق سخن حافظ از بسیاری سخنوران دیگر پارسی به متنبی نزدیکتر است از جمله: رندی و زیرکی در بیان، چند لایه‌سازی در پردازش معانی، تناقض‌نمایی و طنزپردازی. البته شاید بتوان تعسر تبدیل الفاظ به الفاظ احسن را نیز به موارد پیشین افزود، یعنی نظیر همان سخنی که «ابوالعلاء» درباره‌ی شعر متنبی گفته است.

سرانجام، آن که هر دو شاعر، لفظ یا معنا را از دیگر شعرا بسیار اخذ نموده‌اند، ولی در میدان سخنوری غالباً گوی سبقت را از آنان ربوده‌اند.

اینک جلوه‌ای از هنرنمایی این دو شاعر:

پیمان شکن هرآینه گردد شکسته حال
 إِنَّ الْعُهُودَ عِنْدَ مَلِيكِ النَّهْيِ ذِمَمٌ
 (حافظ: ۲۱۲)

توضیح این که مصراع دوم بیت حافظ، تضمینی از آن شعر متنّبی است^۷ که:

وَبَيْنَنَا لَوْ رَغَيْتُمْ ذَاكَ مَعْرِفَةً
 إِنَّ الْمَعَارِفَ فِي أَهْلِ النَّهْيِ ذِمَمٌ
 یعنی: میان ما (سابقه‌ی) معرفتی هست (البته) اگر آن را مراعات کنید. (آری) بی‌گمان این (سابقه‌ی) معرفت نزد خردمند (موجب) عهد و پیمان‌هاست.

۱۱- بیدل و متنّبی:

جالب است که شاعر بزرگ سبک هندی، «بیدل دهلوی» نیز با متنّبی وجوه مشترک سبکی بسیاری دارد. توضیح این که عمده‌ی خصایص سبکی که برای بیدل برشمرده‌اند^۸، در شعر متنّبی نیز هست و این خصایص عبارتند از: تصاویر (و تعابیر) پارادوکسی، افزونی بسامد تشخیص، بسامد بالای اسلوب معادله و بالاخره غموض اشعار. البته فراموش نشود که فضای اشعار بیدل با متنّبی از زمین تا آسمان فرق دارد، همچنان که حال و هوای دیوان حافظ با متنّبی فرق دارد، اما نگارنده، هر یک از این دو شاعر پارسی - حافظ و بیدل - را از جهات خاصی که مذکور افتاد، در ترازوی تطبیق با متنّبی نهاد.

۱۲- صائب تبریزی و متنّبی:

اینک که سخن از شعرای سبک هندی شد، باید از شاعر محبوب این سبک، «صائب تبریزی» نیز یاد کرد. تربیت می‌گوید: «به عقیده‌ی نگارنده، مولانا صائب را اگر متنّبی ایران بخوانیم، سزاست زیرا که مانند وی مفلک و نکته‌سنج و باریک‌بین بود و معانی بدیع در غزل‌های خود گنجانیده و سخنوران معاصر را تلخکام گذاشته و خود نیز گفته است:

تلخ کردی زندگی بر آشنایان سخن

اینقدر صائب تلاش معنی بیگانه چیست؟»

(دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۰، ۱۴۷۲۷)

علاوه بر مورد مذکور در تشابه سبکی صائب و متنّبی، وجه مشترک بسیار مهم دیگر، این است که دیوان صائب همچون دیوان متنّبی گنجینه‌ای است از حکم و امثال سائره و مواعظ بالغه و چنان که عرب زبانان در هر محفل به ابیات متنّبی تمثّل می‌جویند، پارسی زبانان نیز به

هر کوی و برزن، اشعار صائب را زمزمه می‌کنند، گرچه بسیاری از آنان نام سراینده‌ی این اشعار را ندانند.

در باب تشابه مضامین شعری صائب و منتبّی، نگارنده به ذکر نمونه‌ای جالب بسنده می‌کند. آن جا که صائب می‌گوید: «اشتیاق من فزون از نامه و پیغام شد» (صائب تبریزی، ۱۳۷۱: ج ۳، ص ۱۱۹۳) یادآور ماجرای آن شعر منتبّی است که:

أَقْصِرُ فَلَسْتُ بِزَائِدِي وَدَأُ بَلَّغَ الْمَدَىٰ وَتَجَاوَزَ الْحَدَّ

(منوچهریان، ۱۳۸۸: ج ۲، ص ۱۲۰)

یعنی: دست بدار که تو بر محبت من نمی‌توانی فزود چرا که (این محبت) به غایت رسید و از حد گذر نمود. (همان)

۱۳- دیگر شاعران پارسی و منتبّی:

به جهت وسعت نفوذ و سیطره‌ی سخن منتبّی در ادوار گوناگون ادب پارسی و عربی، دیگر شعرای پارسی - غیر از آنان که نام‌شان مذکور افتاد- نیز کم و بیش از منتبّی متأثر بوده‌اند و تازه اگر بحث تأثیر مباشر و غیر مباشر را که امروزه در ادبیات تطبیقی مطرح است (ر.ک. شوقی، ۱۴۱۰هـ: ۳۸)، در نظر بگیریم، می‌توان گفت که همه‌ی شعرای بزرگ پارسی از منتبّی متأثرند. در این میان، جالب آن است که حتی برخی شعرای معاصر یا نزدیک به عصر حاضر نیز که به ادب عربی مسلط بوده‌اند، تحت تأثیر منتبّی، بعضی مضامین او را در اشعار خود آورده‌اند و حتی گاهی گویی بیت منتبّی را ترجمه کرده‌اند. در این جا به عنوان نمونه، دو مثال از شعرای قدیم و جدید را می‌آوریم. «ظهیر فاریابی» شاعر قرن ششم گوید:

کمال و دانش من کوردید و کربشید به نظم و نثر چه در پارسی چه در تازی

(محفوظ، ۱۳۷۷: ۲۸)

تعبیر مصراع نخست، همان بیان منتبّی است که:

أَنَا الَّذِي نَظَرَ الْأَعْمَىٰ إِلَىٰ أَدَبِي وَ أَسْمَعْتُ كَلِمَاتِي مَنْ بِهِ صَمَمٌ

(برقوقی، ج ۴: ۸۳)

یعنی: من کسی هستم که کور به (شعر و) ادبم نگریست و سخنانم کر را شنوا کرد. چنان که می‌بینیم حاصل سخن منتبّی این است که «شعر من کور را بینا می‌کند و کر را شنوا» و ظهیر نیز همین را گفته است.

اما از شعرای جدید به شعر زیر از «ایرج میرزا» بنگرید:

همچو لثیمی که سر سبزه‌ها گم کند انگشت‌ری پرپها

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۱۸)

این همان بیت معروف متنّبی است که مثال بلاغت و اوج هنر تصویرسازی در مبحث تشبیه است که ما معلّمان بلاغت پارسی و عربی آن را در کلاس‌ها شرح و بیان می‌کنیم:

بَلِيْتُ بَلَى الْأَطْلَالِ إِنْ لَمْ أَقِفْ بِهَا وَقُوفَ شَحِيحٍ ضَاعَ فِي التُّرْبِ خَاتَمُهُ

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۴۶)

یعنی: اگر همچو بخیلی که نگین (زرّین) او در خاک، گم گشته است، در سرای کهنه و پوسیده‌ی دلدار درنگ نکنم، الهی همچو آن سرای پوسیده، پوسیده گردم. کوتاه سخن آن که در این مقال به سبب ضیق مجال، نام بسیاری شعرای پارسی قدیم و جدید که کلام متنّبی در آنان اثر کرده، از قلم افتاده است و درباره‌ی نقش و تأثیر متنّبی در ادب پارسی فقط باید یک جمله گفت که: «این سخن پایان ندارد و السلام».

نتیجه

با این همه شرح و بیان و مثال که در این مقال گذشت، تأثر ژرف و توجه شگرف شعرا و ادبای زبان پارسی نسبت به متنّبی بر همگان مکشوف می‌گردد و دیگر هیچ جای شک و تردیدی در ضرورت آشنایی مشتاقان ادب پارسی با شعر متنّبی و ادب عربی، باقی نمی‌ماند. پس می‌باید تدبیراتی اندیشید و تمهیداتی پدیدآورد که اقبال عمومی و توجه ملی به فهم و درک عمق شعر متنّبی افزون گردد و ادب عربی، به ویژه شعر بزرگانی چون متنّبی به ایرانیان و پارسی‌زبانان جهان بیشتر معرفی شود^۱ و از بزرگترین ره‌آورد‌های این راهکار مهم، این است که پارسی‌زبانان - و به ویژه ادب دوستان - با یکی از منابع معرفتی شعر مولوی و سعدی و دیگر استادان سخن پارسی آشنایی بیشتر و عمیق‌تری پیدا می‌کنند.

یادداشت‌ها

- ۱- گفتنی است که ادبا از قدیم، سخت شیفته امثال و حکم متنّبی بودند (ر.ک. شوقی ضیف: ۳۴۶).
- ۲- مراد از «ابن ابی الهیجا» در بیت متنّبی همان «سیف الدوله» است.
- ۳- یکی از اقسام تضمین در بدیع، این است که شاعری نه تمام شعر بلکه مصرعی یا جزوی از مصرعی از شعر دیگری را ذکر نماید (ر.ک. هاشمی خراسانی: ج ۹، ۲۴۹).
- ۴- نگارنده در کتاب «ترجمه و تحلیل دیوان متنّبی» (ج ۲، ۱۷۱) اشاره نموده که تفسیر و سخن پیرامون این بیت متنّبی بسیار است و خاورشناس فرانسوی «ماسینیون» به جنبه‌ی صوفی مآبانه و رمزگونه بودن این قبیل ابیات پرداخته است. (همان)

۵- برخی مضامین اشعار *خاقانی* خواننده را به یاد شعر متنبی می‌اندازد، از جمله آنجا که گوید: «گر ناقصی ندید کمالش عجب مدار» و متنبی سرایید:

وَ إِذَا أَتَتْكَ مَدْمَتِي مِنْ نَاقِصٍ فَهِيَ الشَّهَادَةُ لِي بِأَنِّي كَامِلٌ

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۳۷۶).

۶- برای شرح پیرامون چنین خصلت روحی در *خاقانی*، رجوع کنید به: صفا، ۱۳۵۲: ج ۲، ۸۷۳.

۷- در سال‌ها یا دهه‌های اخیر، چند کتاب در خصوص مقایسه‌ی افکار و اشعار *سعدی* و متنبی به چاپ رسیده است؛ از جمله «متنبی و سعدی» اثر «حسین‌علی محفوظ» و نیز «سعدی و متنبی» اثر «سیدامیر محمود انوار».

۸- به همین سبب، نام متنبی ذیل صفحه حاوی این شعر *حافظ* در نسخه‌ی «غنی قزوینی» ثبت افتاده و چنین آمده است: «این مصراع بدون شک مأخوذ است از قول متنبی (و بیننا...) حافظ: ۲۱۲».

۹- برای شرح و تفصیل پیرامون ویژگی‌های سبکی شعر *بیدل*، رجوع کنید به: شفیعی، ۱۳۶۸: ۵۴ و ۶۰ و ۶۳ و ۶۴.

۱۰- گفتنی است تلاش و کوشش ناچیز راقم این سطور نیز در دو مجلد «ترجمه و تحلیل دیوان متنبی» همین بوده و سعی نموده که ایرانیان و پارسی‌زبانان جهان با این شاعر اثرگذار در ادب پارسی بیشتر آشنا شوند.

منابع و مأخذ

- الأفلاکی العارفی، شمس‌الدین. (۱۳۸۵). *مناقب العارفين*. تصحیح تحسین یازجی. ج ۲. چاپ چهارم. تهران: دنیای کتاب.
- انوار، سیدامیر محمود. (۱۳۸۰). *سعدی و متنبی*. چاپ اول. تهران: انوار دانش.
- انوری، علی‌بن محمد. (۱۳۷۶). *دیوان انوری*. به کوشش محمد تقی مدرس رضوی. ج ۱. چاپ پنجم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ایرج میرزا. (۱۳۵۳). *دیوان کامل ایرج میرزا*. به اهتمام محمد جعفر محبوب. چاپ سوم. تهران: نشر اندیشه.
- برقوقی، عبدالرحمن. (۱۴۰۷). *شرح دیوان المتنبی*. ج ۳ و ۴. بیروت: دارالکتاب العربی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (بی تا). *دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی*. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: انتشارات زوار.

- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار. (۱۳۸۸). *دیوان خاقانی شروانی*. مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات سید ضیاءالدین سجادی. چاپ نهم. تهران: انتشارات زوّار.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه‌ی دهخدا*. ۱۶ جلد. چاپ دوم از دوره‌ی جدید. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). *نقد ادبی*. ج ۱. چاپ سوم. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.
- سنایی، مجدودبن آدم. (۱۳۸۳). *حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه*. تصحیح مدرس رضوی. چاپ ششم. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۸). *شاعر آینه‌ها*. چاپ دوم. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات آگاه.
- شوقی ضیف. (بدون تاریخ). *الفن و مذاهبه فی الشعر العربی*. الطبعة العاشرة. مصر: دارالمعارف.
- شوقی عبدالجواد رضوان، احمد. (۱۴۱۰هـ). *مدخل الی الدرس الادبی المقارن*. الطبعة الاولى. بیروت: دارالعلوم العربیة.
- صائب تبریزی. (۱۳۷۱). *دیوان صائب تبریزی*. به کوشش محمد قهرمان. ج ۳. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۵۲). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۲. چاپ ششم. انتشارات ابن سینا.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ. (۱۳۸۵). *دیوان حکیم فرخی سیستانی*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ هفتم. تهران: زوّار.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۰). *سخن و سخنوران*. چاپ پنجم. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- محفوظ، حسین علی. (۱۳۷۷). *متنّبی و سعدی*. چاپ اول. تهران: انتشارات روزنه.
- محقق، مهدی. (۱۳۶۸). *تحلیل اشعار ناصر خسرو*. چاپ پنجم. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- منوچهری، احمدبن قوص. (۱۳۸۴). *دیوان منوچهری*. به اهتمام سیدمحمد دبیرسیاقی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات زوّار.
- منوچهریان، علیرضا. (۱۳۸۸). *ترجمه و تحلیل دیوان متنّبی*. ج ۱. چاپ سوم. تهران: انتشارات زوّار.
- منوچهریان، علیرضا. (۱۳۸۸). *ترجمه و تحلیل دیوان متنّبی*. ج ۲. چاپ دوم. تهران: انتشارات زوّار.

- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۵). *فیه ما فیه*. چاپ یازدهم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۱). *کلیات شمس تبریزی*. به قلم بدیع الزمان فروزانفر. چاپ شانزدهم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- مولوی، جلال الدین. (۱۳۷۱). *مثنوی معنوی*. چاپ یازدهم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- هاشمی خراسانی، حجّت. (۱۳۷۲). *مفصل*. چاپ اول. قم: نشر حاذق.